

تعریف هنر - هنر و بازی - هنر مند و جهان

هنر در معنای تمام خود، عبارت از تطبیق دانش و معرفت
تعریف هنر نظری است بر عمل .

انسان هوش و ذکاوت خود را برای تغییر شکل طبیعت بکار میاندازد تا
مواد اولیه طبیعی را با اشیاء مفید تبدیل و از اینرو حوائج و نیازهای خود را بر
طرف سازد .

این است که بیکن (۱) فیلسوف و متفکر انگلیسی میگوید : « هنر عبارت
از طبیعت است که انسان بر آن اضافه شده باشد » .

معنی حرف اگوست کنت متفکر فرانسوی نیز که میگوید : « علم
پیش بینی و عمل ، غیر از این نیست .

ولی ممکن است شخص هوش و ذكاء خود را برای ساختن و بوجود
آوردن چیزهاییکه هیچگونه فایده عملی ندارند و هدف منحصر بفرود آنها عبارت
از تسکین و اقناع تمایل زیبا دوستی است بکار ببرد .

بادر نظر گرفتن این معنی میتوان گفت که هنر عبارت از فعالیت و کوششی
است که برای ساختن و بوجود آوردن زیبایی بکار برده شود .

نقاش ؛ آهنگ ساز و شاعر هنر مندانی هستند که منظور و هدف آنان
عبارت از ساختن و بوجود آوردن آثار زیباست .

البته نمیتوان گفت که هرائر هنری ، هرائری که از دست و فکر هنرمندی

بیرون می‌آید بالضروره زیبا خواهد بود .

پس این حرف دالو (۱) را که مینویسد : «هرچه ارتستیک است زیباست»، نمیتوان قبول کرد . چقدر بناها ، تابلوها ، مجسمه‌ها ، آهنگها و شعرها سراغ داریم که هیچگونه زیبایی نداشته بلکه زشت هم هستند .

پس هر هنر نمی‌تواند همیشه بمنظور و آرزوی نهائی خود برسد ولی شک نیست که همیشه زیبایی را هدف خود قرار میدهد :

در استتیک یا شناخت زیبایی همیشه کلمه هنر در معنی دوم که در بالا ذکر شد استعمال میشود . پس میتوان گفت که مقصود از هنر در اینجا عبارت از مجموع هنرهای زیباست .

در حیات انسان که اصولاً بطریق جلب نفع و فرار از زیان هنر و بازی متوجه است چگونه هنر یعنی این فعالیت که هیچگونه نفعی در آن ملحوظ نیست و تنها منظور و هدف آن ساختن و بوجود آوردن زیبایی و اشیاء زیباست ظهور کرده است ؟

حیات نفسانی انسان و حیوان همیشه بطرف عمل متوجه است . هر فعالیت نفسانی و هر عمل و کوشش انسان پیش از هر چیز برای نگاهداری بدن ، دوری از خطر و رفع حوائج ضروری و اساسی مانند خوردن و نوشیدن برکنار بودن از زیان گرما و سرما است .

احساس ، حافظه ، میل و حرکت انسان و حیوان برای همین منظور و هدف است و بس .

ولی آیا این هدف کلی که بعضی آنرا «قانون نفع» نامیده‌اند قطعیت داشته و همیشه و همه جا صادق است ؟ نه .

اصل مزبور با همه کلیت خویش ، بتمام کیفیات وجدانی انسان و شاید تا اندازه حیوان حکم فرمائی نینماید .

نیروی موجود در وجود انسان و حتی حیوان بیشتر از آنست که برای صرف مبارزه حیاتی و حفظ زندگی او لازم است .

از اینرو پس از رفع حوائج اساسی و تامین بقاء خویشتن مازاد آنرا در فعالیت هایی که کاملاً بی آلابش بوده و هیچگونه هدف انتفاعی ندارند بکار میبرد .

ساده ترین و ابتدائی ترین این نوع فعالیت ها بازی است . این است که فعالیت هنری شباهت زیادی ببازی دارد . پس میتوان گفت که اصل و منشاء فعالیت مزبور از بازی است .

افلاطون و بعدها فیلسوف و متفکر بزرگ آلمانی آمانوئل کانت باین نکته اشاره هایی کرده اند . فیلسوف اخیر، هنر و حرفه را با هم مقایسه کرده آنها را طرف مقابل یکدیگر قرار داده میگوید : حرفه عبارت از هر کوشش و مشغله ای است که بخودی خود ناخوش آیند بوده ولی یک نتیجه مفید و نافع داشته باشد : بر عکس ، هنر عبارت از یک نوع بازی و یک فعالیت و مشغله ای است که بخودی خود مطبوع و خوش آیند بوده و غیر از خود هدف دیگری ندارد .

شیلر (۱۷۵۹-۱۸۰۵) شاعر و هنرمند مشهور آلمانی نظریه کانت را تشریح کرده و در نامه هایی که در مسائل شناخت زیبایی نوشتی بازی را منشأ هنرها شمرده میگوید : هر قدر صفحات تاریخ را ورق میزنیم و در اعماق دور را دور گذشته نگاه میکنیم می بینیم که تنها یک امر و حادثه مردمان ابتدائی را از حال اسارت حیوانی بدر آورده و داخل عالم انسانی کرده است . آن امر و حالت عبارت از تمایل بظاهر و آرایش است و واقعیت اشیاء و اثر و معلول خود آنهاست ولی ظاهر آنها اثر و معلول انسان است .

شیلر نظریه خود را در این جمله جالب و پر معنی بیان مینماید : « انسان بازی نمیکند مگر وقتی که واقعاً قدم به عالم انسانیت گذارده باشد و او واقعاً و حقیقتاً انسان نیست مگر وقتی که بازی مینماید . »

باید دانست که شیلر در جمله فوق کلمه بازی را بتمام فعالیت های بی آلابش

و بویژه فعالیت اخلاقی اطلاق نموده و معتقد است که « اهمیت و عمق نورمول مذکور در بالا و فتی روشن خواهد شد که بمسائل جدی تکلیف، اخلاق و سر نوشت تطبیق گردیده و پایه و اساس هنر استتیک و هنر زندگی قرار داده شود. »

بزرگترین نماینده فلسفه تکامل، فیلسوف انگلیسی هربرت اسپنسر (۱) (۱۸۲۰ - ۱۹۰۳) نظریه شیلر را پذیرفته و معتقد است که هنر هم مانند بازی در انسان و حیوان از فزونی نیرو نشأت یافته و هدفش تنها بکار بردن و بمصرف رساندن نیروی مزبور است.

شواهد و امور دیگری نظریه شیلر و اسپنسر را تأیید مینماید.

در عالم حیوانات بازی و هنر گاهی باهم مخلوط میشود بطوریکه تشخیص آنها از یکدیگر غیر ممکن میگردد. آیا آوازه خوانی بلبل را باید یکنوع بازی دانست یا هنرنمایی؟

در آمریکای شمالی یک نوع خروس وجود دارد که جست و خیز کرده و در برابر ماده‌های خودشان یکنوع رقصی که شبیه بوالس است انجام میدهند.

بعضی از پرندگان برای بچه‌های خود لانه‌های کوچک کروی درست کرده و در مدخل لانه، چمنی از خزه ترتیب و آنرا با اشیاء رنگین مانند گلها، دانه‌ها و سنگ ریزه‌های الوان آرایش میدهند.

نظریه جالب دیگری - که بعداً شرح داده خواهد شد - منشاء هنرهای مختلف را از رقص که موزون‌ترین بازیهاست میداند.

در دوره‌های ما قبل تاریخ رقص‌ها محتملاً خود را بارنگ و نگار و اشیاء دیگر آرایش میدادند چنانکه این ترتیب امروز هم در اقوام ابتدائی معمول است.

بازی بچه‌ها اختلاط و امتزاج عمل و رؤیاست. روانشناس ایتالیائی

فانچیولی (۲) میگوید: « بازی رؤیائی است که انسان باچشمان باز می‌بیند، اطفال

1- Herbert Spencer .

2- Fanciulli .

در حین بازی در يك عالم خیالی عالمی که در آن بپیل و هوس خود اشخاصی ایجاد کرده یا آنها را تغییر میدهند زندگی میکنند. کلابارد (۱) نیز میگوید: عالم بازی عالم خود فریبی است، هنگامیکه کودکان باهم بازی کرده اشخاص خیالی اختراع نموده و ماجراهای خودشان را بآنها نسبت میدهند مانند این است که رمان سر گذشت مینویسند. در این مورد نیز بازی با اختراع هنری شباهت و قرابت پیدا مینماید.

خلاصه هنر شباهت زیادی بیازی دارد منتها جنبه ظرافت و معنویت و پیچیدگی آن بیشتر است. باین معنی که اجزاء و عناصر آن مبین و نماینده عواطف و صور ذهنی بوده و در آن روح و ذهن انسان با تمایلات بی آرایش سروکار دارد. حالا این بازی خلاقه هنرمند و لحظات فعالیت خلاقه او را کمی دقیق تر مورد مطالعه قرار میدهم.

چنانکه در بالا اشاره شد ادراک پیش از هر چیز بطرف هنرمند و ادراک بی آرایش جهان عمل - عملی که برای ادامه حیات مفید باشد متوجه است باین معنی که ادراک انسان اصولاً برای شناختن و معرفت صرف نیست بلکه برای این است که بوسیله عمل بقاء و تکامل وجود بر طرف کردن خطرات و رفع نیاز مندبهای اساسی خود را تأمین نمایند.

در يك موقعیت و پیش آمد انسان و حیوان چیزی را که عملاً در زندگی او بدرد میخورد یا یکی از حوائج و تمایلات وی را بر طرف میسازد ادراک مینماید. این نکته نیز مسلم است که احتیاج در مواقع مختلف یکسان یا شبیه است، یعنی چیزیکه او را راضی مینماید و میتواند یکی از حوائج او را بر طرف سازد شئی معین و مخصوص نیست بلکه طبقه یا نوعی از اشیاء است. مثلاً چیزیکه بدرد گیاه خوار میخورد بطور کلی گیاه یا نوعی از گیاه - یعنی شباهتها و صفات مشترک آنها است نه يك گیاه مخصوص و معین. همچنین آدم تشنه در پی آشامیدنی می رود نه

آشامیدنی معین. پس ادراك خارجي در وحله اول عبارت از ادراك کلیات و شباهت‌ها است. در این عالم مدرك که انسان آنرا مطابق ساختمان جسمانی خود و بمنظور عمل ادراك مینماید الفاظ و کلمات رل مهمی ایفاء مینمایند. میتوان گفت کسیکه ادراك مینماید غالباً در دل خود حرف میزند و بی میبرد باینکه در عالم درونی و برونی اشیاء و حالاتی موجودند که معمولاً توجه و دقت شخصی در آنها چندان توقف نمیکند. ولی هنرمند عالم خارجي و داخلی خود را جور دیگر احساس و ادراك میکند. برگسون (۱) در اثر کوچک خود «خنده» میگوید: «طبیعت همیشه و همه جا ادراك را بعمل و احتیاج مربوط ساخته فقط در هنرمندان این بستگی و ارتباط را فراموش کرده است».

بجای واقعیت و طبیعت ساده که ساخته حواس و وجدان ماست، هنرمند با روح منزله و مجرد از حیات و ماده و طرز احساس و تفکر مخصوص خود، آنرا بهمان صفای اصلی یعنی آنطوریکه هست ادراك مینماید. ولی انسان نمیتواند کاملاً و مطلقاً از حیات و نیازمندیهای مادی خویش فارغ باشد: طبیعت فقط موقتاً یک گوشه نقاب خود را بر میدارد. بعضی‌ها بطرف هنرهای تجسمی متوجه شده رنگها و اشکال را فی نفسه دوست میدارند. توفیل گوئی (۲) میگوید: «من شخصی هستم که در نظر او عالم خارجي وجود دارد».

در موسم خزان هنگامیکه درختان رنگ لطیفی بخود میگردند در برابر جنگل انبوه و باشکوهی که نسیم اشجارش روان شخص را نوازش میدهد، مسافر خسته و ناتوان بلذت و حظی که در زیر سایه‌های خنک آن احساس خواهد کرد و تاجر جوب فروش بمنافعی که از بریدن آنها بدست خواهد آورد، فکر میکند ولی هنرمند آنرا فی نفسه و بخاطر خود یعنی بنظر بی آرایش تماشا کرده و فکر هر گونه استفاده آنی را فراموش مینماید.

1- Bergson .

2- Theophile Gautier .

پس ادراک خارجی در وهله اول عبارت از ادراک کلیات شباهت‌ها است. ولی ادراک بی آرایش عالم خارجی از طرف هنرمند جور دیگر است. در موسم خزان هنگامیکه درختان رنگ لطیفی بخود میگیرند، در برابر جنگلی انبوه که نسیم درختانش جان و روان را نوازش میدهد مسافر خسته و ناتوان بحظ و لذتی که از استراحت در زیر آن خواهد چشید، تاجر چوب فروش بمنافعی که از قطع شاخه‌های آن بدست میآورد فکر میکند. ولی هنرمند آنرا بغاطر خود و فی نفسه یعنی بنظر بی آرایش تماشا کرده و فکر و خیال هر گونه استفاده آنی یا آتی را بکنار می گذارد.

بعضی‌ها صداها را دوست دارند و مانند یکی از اشخاص رمن رلان (۱) از آواز لطیف بابل و ناله آهنک دار قورباغه حظ میبرند.

عده‌ای صدای لطیفی را که از تماس نسیم بابر گهای درختان حاصل میشود دوست داشته و آنرا موسیقی خدای مهربان، مینامند برخی بعالم درونی و کیفیات گوناگون آن نظاره نموده جریانه‌های متناوب آنرا با آهنگهای جانگداز بیان میکنند. بالاخره عده دیگر فریفته روح اند و از خلال الفاظ و واژه‌های لطیف تازگی افکار و عواطف و تمایلات را جستجو مینمایند.

ژاک ریویر (۲) یکی از نویسندگان میگفت: « من شخصی هستم که برایم عالم درونی واقعیت دارد. »

اینست ادراک بی آرایش هنرمندان، از طرف دیگر در صورتیکه ادراک انتفاعی همیشه عبارت از دریافتن شباهت‌ها و کلیات است، ادراک بی آرایش هنری عبارت از پی بردن باختلافات و تنوع اشیاء است.

هنرمند پیش از هر چیز بشخصیت و خصوصیت و تغییر و تلون اشیاء و موجودات حیات درونی متوجه و فریفته میشود.

1- Romain Rolland.

2- Jacques Riviere .

القره دوینی (۱) این نوع تمایل و علاقه آرئیستی و هنری را در يك شعر زیبایی چنین بیان مینماید :

دوست بدارید آنچه را که هرگز دوباره نخواهید دید.

هر حالت انفعالی بایک نوع تحیر توأم است . هنرمند در برابر مناظر متلون عالم، تحیر شیرین و لطیفی در خود احساس مینماید .

يك هنرمند و نقاش مانند کلود مونه (۲) بکلیسای روآن تماشا کرده و جزئیات فرار آنرا در لحظات مختلف روز و در زیر اشعه دم بدم متغیر آفتاب، نقاشی مینماید . عالم درونی نیز مانند عالم خارجی و شاید بیشتر از آن تغییر پذیر بوده و دائماً دستخوش تحولات گوناگون است . هیچ حالت نفسانی دوبار یکسان ظاهر نمی شود . هنرمند این حرکت شکفت انگیز حیات درونی را تماشا مینماید و از آن حظ میبرد . یکی از شعرای ژاپونی میگوید :

عشق، همه تصور میکنند که عشق يك حالت عمومی و کلی است ، ولی من خواهم گفت که دل من در این صبحدم هیچوقت مثل و مانند نداشته است .

دانشمند مانند هنرمند جهان را بنظر بی آلابش نگاه میکند ولی او همیشه جهات مشترك و صفات کلی اشیاء را در نظر میگیرد در صورتیکه هنرمند فریفته و متوجه جنبه های فردی و متغیر آنهاست .

ارسطو گفته است : «علم همیشه از کلیات گفتگو مینماید ، میتوان گفت که هنر نیز همیشه جزئیات را در نظر میگیرد .

بالاخره در صورتیکه ادراك انتفاعی بازبان بستگی عمیق دارد تفکر و تأمل آرئیستیک بکلی از آن بی نیاز است باین معنی ، برای ادراك تغییرات رنگا رنگ اشیاء ، انسان احتیاج بتکلم و استعمال الفاظ و کلمات ندارد .

بدین ترتیب ادراك هنری کاملاً از ادراك انتفاعی که معمولاً در شناختن عالم خارجی و شخصی بکار میرود جداست .

1- Alfred de Vigny .

2- Claude monet .